

## وصیت امام علی (ع) به امام حسن (ع) (در هنگام بازگشت از صفین)



از پدری در آستانه فنا و معترف به گذشت زمان ، که عمرش روی در رفتن دارد و تسلیم گردش روزگار شده ، نکوهش کننده جهان ، جای گیرنده در سرای مردگان ، که فردا از آنجا رخت برمی بندد ، به فرزند خود که آرزومند چیزی است که به دست نیاید ، راهرو راه کسانی است که به هلاکت رسیده اند و آماج بیماریهاست و گروگان گذشت روزگار . پسری که تیرهای مصائب به سوی او روان است ، بنده دنیاست و سوداگر فریب ، و وامدار مرگ و اسیر نیستی است و هم پیمان اندوهها و همسر غمهاست ، آماج آفات و زمین خورده شهوات و جانشین مردگان است . اما بعد . من از پشت کردن دنیا به خود و سرکشی روزگار بر خود و روی آوردن آخرت به سوی خود ، دریافتم که باید در اندیشه خویش باشم و از یاد دیگران منصرف گردم و از توجه به آنچه پشت سر می گذارم باز ایستم و هر چند ، غمخوار مردم هستم ، غم خود نیز بخورم و این غمخواری خود ، مرا از خواهشهای نفس بازداشت و حقیقت کار مرا بر من آشکار ساخت و به کوشش و تلاشم برانگیخت کوششی که در آن بازیچه ای نبود و با حقیقتی آشنا ساخت که در آن نشانی از دروغ دیده نمی شد . تو را جزئی از خود ، بلکه همه وجود خود یافتم ، به گونه ای که اگر به تو آسیبی رسد ، چنان است که به من رسیده و اگر مرگ به سراغ تو آید ، گویی به سراغ من آمده است . کار تو را چون کار خود دانستم و این وصیت به تو نوشتم تا تو را پشتیبانی بود ، خواه من زنده بمانم و در کنار تو باشم ، یا بمیرم . تو را به ترس از خدا وصیت می کنم ، ای فرزندم ، و به ملازمت امر او و آباد ساختن دل خود به یاد او و دست زدن در ریسمان او . کدام ریسمان از ریسمانی که میان تو و خدای توست ، محکمتر است ، هرگاه در آن دست زنی ؟ دل خویش به موعظه زنده دار و به پرهیزگاری و پارسایی بمیران و به یقین نیرومند گردان و به حکمت روشن ساز و به ذکر مرگ خوار کن و وادارش نما که به مرگ خویش اقرار کند . چشمش را به فجایع این دنیا بگشای و از حمله و هجوم روزگار و کژتابیهای شب و روز برحذر دار . اخبار گذشتگان را بر او عرضه دار و از آنچه بر سر پیشینیان تو رفته است آگاهش ساز . بر خانه ها و آثارشان بگذر و در آنچه کرده اند و آن جایها ، که رفته اند و آن جایها ، که فرود آمده اند ، نظر کن . خواهی دید که از جمع دوستان بریده اند و به دیار غربت رخت کشیده اند و تو نیز ، یکی از آنها خواهی بود . پس منزلگاه خود را نیکو دار و آخرت را به دنیا مفروش و از سخن گفتن در آنچه نمی شناسی یا در آنچه بر عهده تو نیست ، بپرهیز و در راهی که می ترسی به ضلالت کشد ، قدم منه . زیرا باز ایستادن از کارهایی که موجب ضلالت است ، بهتر است از افتادن در ورطه ای هولناک . به نیکوکاری امر کن تا خود در زمره نیکوکاران در آیی . از کارهای زشت نهی بنمای ، به دست و زبان ، و آن را که مرتکب منکر می شود ، بکوش تا از ارتکاب آن دور داری و در راه خدا مجاهدت نمای ، انسان ، که شایسته چنین مجاهدتی است . در کارهای خدایی ملامت ملامتگران در تو نگیرد . و در هر جا که باشد ، برای خدا ، به هر دشواری تن در ده و دین را نیکو بیاموز و خود را به تحمل ناپسندها عادت ده و در همه کارهایت به خدا پناه ببر . زیرا اگر خود را در پناه پروردگارت در آوری ، به پناهگاهی استوار و در پناه نگهبانی پیروزمند در آمده ای . اگر چیزی خواهی فقط از پروردگارت بخواه ، زیرا بخشیدن و محروم داشتن به دست اوست . و فراوان طلب خیر کن و وصیت را نیکو دریاب و از آن رخ بر متاب . زیرا بهترین سخنان سخنی است که سودمند افتد و بدان که در دانشی که در آن فایده ای نباشد ، خیری نباشد و علمی که از آن سودی حاصل نیاید ، آموختنش شایسته نبود . ای فرزند ، هنگامی که دیدم به سن پیری رسیده ام و سستی و ناتوانیم روی در فزونی دارد ، به نوشتن این اندرز مبادرت ورزیدم و در آن خصلتهایی را آوردم ، پیش از آنکه مرگ بر من شتاب آورد و نتوانم آنچه در دل دارم با تو بگویم . یا همانگونه که در جسم فتور و نقصان پدید می آید ، در اندیشه ام نیز فتور و نقصان پدید آید . یا پیش از آنکه تو را اندرز دهم ، هوای نفس بر تو غالب آید و این جهان تو را مفتون خویش گرداند . و تو چون اشتیری رمنده شوی که سر به فرمان نمی آورد و اندرز من در تو کارگر نیفتد . دل جوانان نخواست ، چونان زمین ناکشته است که هر تخم در آن افکنند ، بپذیردش و بیوردش . من نیز پیش از آنکه دلت سخت و اندرزناپذیر شود و خردت به دیگر چیزها گراید ، چیزی از ادب به تو می آموزم . تا به جد تمام ، به کارپردازی و بهره خویش از آنچه اهل تجربت خواستار آن بوده اند و به محک خویش آزموده اند ، حاصل کنی و دیگر نیازمند آن نشوی که خود ، آزمون از سرگیری . در این رهگذر ، از ادب به تو آن رسد که ما با تحمل رنج به دست آورده ایم و آن حقایق که برای ما تاریک بوده برای تو روشن گردد . ای فرزند ، اگر چه من به اندازه پیشینیان عمر نکرده ام ، ولی در کارهایشان نگریده ام و در سرگذشتشان اندیشیده ام و در آثارشان سیر کرده ام ، تا آنجا که ، گویی خود یکی از آنان شده ام . و به پایمردی آنچه از آنان به

من رسیده ، چنان است که پنداری از آغاز تا انجام با آنان زیسته‌ام و دریافته‌ام که در کارها آنچه صافی و عاری از شایبه است کدام است و آنچه کدر و شایبه‌آمیز است ، کدام . چه کاری سودمند است و چه کاری زیان‌آور . پس برای تو از هر عمل ، پاکیزه‌تر آن را برگزیدم و جمیل و پسندیده‌اش را اختیار کردم و آنچه را که مجهول و سبب سرگردانی تو شود ، به يك سو نهادم . و چونان پدری شفیق که در کار فرزند خود می‌نگرد ، در کار تو نگریدم و برای تو از ادب چیزها اندوختم که بیاموزی و به کار بندی . و تو هنوز در روزهای آغازین جوانی هستی و در عنفوان آن . هنوز نیتی پاک داری و نفسی دور از آلودگی . مصمم شدم که نخست کتاب خدا را به تو بیاموزم و از تأویل آن آگاهی سازم و بیش از پیش به آیین سلامت آشنا گردانم تا احکام حلال و حرام آن را فراگیری و از این امور به دیگر چیزها نپرداختم . سپس ، ترسیدم که مباد آنچه سبب اختلاف عقاید و آراء مردم شده و کار را بر آنان مشتبه ساخته ، تو را نیز به اشتباه اندازد . در آغاز نمی‌خواستم تو را به این راه کشانم ، ولی با خود اندیشیدم که اگر در استحکام عقاید تو بکوشم به از این است که تو را تسلیم جریانی سازم که در آن از هلاکت ایمنی نیست . بدان امید بستم که خداوند تو را به رستگاری توفیق دهد و تو را راه راست نماید . پس به کار بستن این وصیت را به تو سفارش می‌کنم . و بدان ، ای فرزند ، که بهترین و محبوبترین چیزی که از این اندرز فرا می‌گیری ، ترس از خداست و اکتفا به آنچه بر تو واجب ساخته و گرفتن شیوه‌ای که پیشینیان ، یعنی نیاکان و نیکان خاندان ، بدان کار کرده‌اند . زیرا ، آنان همواره در کار خود نظر می‌کردند ، همانگونه که تو باید نظر کنی و به حال خود می‌اندیشیدند ، همانگونه که تو باید بیندیشی تا سرانجام ، به جایی رسیدند که آنچه نیک بود ، بدان عمل کردند و از انجام آنچه بدان مکلف نبودند ، باز ایستادند . پس اگر نفس تو از به کار بردن شیوه آنان سرباز می‌زند و می‌خواهد خود حقایق را دریابد ، چنانکه آنان دریافته بودند ، پس بکوش تا هر چه طلب می‌کنی از روی فهم و علم باشد ، نه به ورطه شبهات افتادن و به بحث و جدل بیهوده پرداختن . پیش از آنکه در این طریق نظر کنی و قدم در آن نهی از خدای خود یاری بخواه و برای توفیق یافتن به او روی آور و از هر چه تو را به شبهه می‌کشاند یا به گمراهیت منجر می‌شود ، احتراز کن و چون یقین کردی که دلت صفا یافت و خاشع شد و اندیشه‌ات از پراکندگی برست و همه سعی تو منحصر در آن گردید ، آنگاه به آنچه در این وصیت برای تو ، بوضوح ، بیان داشته‌ام ، بنگر و اگر نتوانستی به آنچه دوست داری ، دست یابی و برای تو آسودگی نظر و اندیشه حاصل نیامد ، بدان که مانند شتری هستی که پیش پای خود را نمی‌بیند و در تاریکی گام برمی‌دارد . کسی که به خطا می‌رود و حق و باطل را به هم می‌آمیزد ، طالب دین نیست و بهتر آن است که از رفتن باز ایستد . ای فرزند ، وصیت مرا نیکو دریاب و بدان که مرگ در دست همان کسی است که زندگی در دست اوست و آنکه می‌آفریند ، همان است که می‌میراند و آنکه فناکننده است ، همان است که باز می‌گرداند و آنکه مبتلا کننده است همان است که شفا می‌بخشد و دنیا استقرار نیافته مگر بر آن حال که خداوند برای آن مقرر داشته ، از نعمتها و آزمایشها و پاداش روز جزا یا امور دیگری که خواسته و ما را از آنها آگاهی نیست . اگر درك بعضی از این امور بر تو دشوار آمد ، آن را به حساب نادانی خود گذار ، زیرا تو در آغاز نادان آفریده شده‌ای ، سپس ، دانا گردیده‌ای و چه بسیاری چیزهایی که تو نمی‌دانی و اندیشه‌ات در آن حیران است و بصیرتت بدان راه نمی‌جوید ، ولی بعدها می‌بینی و می‌شناسی . پس چنگ در کسی زن که تو را آفریده است و روزی داده و اندامی نیکو بخشیده و باید که پرستش تو خاص او باشد و گرایش تو به او و ترس تو از او . و بدان ای فرزند ، که هیچکس از خدا خبر نداده ، انسان ، که پیامبر ما ( صلی الله علیه و آله ) خبر داده است . پس بدان راضی شو ، که او را پیشوای خود سازی و راه نجات را به رهبری او پویی . من در نصیحت تو قصور نکردم و انسان ، که من در اندیشه تو هستم ، تو خود در اندیشه خویش نیستی . بدان ، ای فرزند ، اگر پروردگارت را شریکی بود ، پیامبران او هم نزد تو می‌آمدند و آثار پادشاهی و قدرت او را می‌دید و افعال و صفات او را می‌شناختی . ولی خدای تو آنگونه که خود خویشتن را وصف کرده ، خدایی است یکتا . کسی در ملکش با او مخالفتی نکند ، هرگز زوال نیابد و همواره خواهد بود . پیش از هر چیز بوده است ، که او را آغازی نیست و بعد از هر چیز خواهد بود ، که او را نهایتی نیست . فراتر از این است که پروردگارش ثابت شود به دانستن و شناختن به دل یا به چشم . چون این را دانستی ، اکنون چنان کن که از چون تویی شایسته است با وجود خردی قدر و منزلتت و اندک بودن تواناییش و فراوانی ناتوانیش و بسیاری نیازش به پروردگارش ، در فرمانبرداری از او و ترس از عقوبت او و بیم از خشم او . او تو را جز به نیکی فرمان ندهد و جز از زشتی باز ندارد . ای فرزند ، تو را آگاه کردم از دنیا و دگرگونیهایش و دست به دست گشتنهایش . و تو را از آخرت خبر دادم و آنچه برای اهل آخرت در آنجا مهیا شده و برای هر دو مثلهایی آوردم ، تا به آنها عبرت گیری و از آنها پیروی کنی . مثل کسانی که دنیا را به آزمون شناخته‌اند ، مثل جماعتی است از مسافران که در منزلگاهی فحطی زده و بی آب و گیاه منزل دارند و از آنجا آهنگ جایی سبز و خرم و پر آب و گیاه نمایند . اینان سختی راه و جدایی از دوستان و مشقت سفر و ناگواری غذا را به جان بخرند تا به آن سرای گشاده ، که قرارگاه آنهاست ، برسند . پس ، آن همه رنجها را که در راه کشیده‌اند ، آسان شمارند و آن هزینه که کرده‌اند زیان نیندارند . و برایشان چیزی خوشتر از آن نیست که به منزلگاهشان نزدیک کند و به محل موعودشان درآورد . و مثل کسانی که فریب دنیا را خورده‌اند ، مثل جماعتی است که در منزلگاهی سبز و خرم و با نعمت بسیار بوده‌اند و از آنجا به منزلگاهی خشک و بی‌آب و گیاه رخت افکنده‌اند . پس برای آنان چیزی ناخوشایندتر و دشوارتر از جدایی از جایی که در آن بوده‌اند و رسیدن به جایی که بدان رخت کشیده‌اند ، نباشد . ای فرزند ، خود را در آنچه میان تو و دیگران است ، ترازویی پندار . پس برای دیگران دوست بدار آنچه برای خود دوست می‌داری و برای دیگران مخواه آنچه برای خود نمی‌خواهی و به کس ستم مکن همانگونه که نخواهی که بر تو ستم کنند . به دیگران نیکی کن ، همانگونه که خواهی که به تو نیکی کنند . آنچه از دیگران زشت می‌داری از خود نیز زشت بدار . آنچه از مردم به تو می‌رسد و خشنودت می‌سازد ، سزاوار است که از تو نیز به مردم همان رسد . آنچه نمی‌دانی مگوی ، هر چند ، آنچه می‌دانی اندک باشد و آنچه نمی‌پسندی که به تو گویند ، تو نیز بر زبان می‌آور و بدان که خودپسندی ، خلاف راه صواب

است و آفت خرد آدمی . سخت بکوش ، ولی گنجور دیگران مباش . و چون راه خویش یافتی ، به پیشگاه پروردگارت بیشتر خاشع باش . و بدان ، که در برابر تو راهی است ، بس دراز و با مشقت بسیار . پیمودن این راه را نیاز به طلب است ، به وجهی نیکو . توشه برگیر بدان مقدار که تو را برساند ، در عین سبک بودن پشتت از بار گران . پس بیش از توان خویش بار بر پشت منه که سنگینی آن تو را بیازارد . هرگاه مستمند بینوایی را یافتی که توشه‌ات را تا روز قیامت ببرد و در آن روز که روز نیازمندی توست همه آن را به تو باز پس دهد ، چنین کسی را غنیمت بشمار و بار خود بر او نه و فراوانش مدد رسان ، اکنون که بر او دست یافته‌ای ، بسا ، روزی او را بطلبی و نیابی . و نیز غنیمت بشمر کسی را که در زمان توانگریت از تو وام می‌طلبد تا در روز سختی به تو ادا کند و بدان ، که در برابر تو گرده‌ای است بس دشوار . کسی که بارش سبکتر باشد درگذر از آن ، نیکو‌حالت‌تر از کسی باشد که باری گران بر دوش دارد . و آنکه آهسته می‌رود ، از آنکه شتاب می‌ورزد ، بدحالت‌تر بود . جای فرود آمدن از آن گرده یا بهشت است یا دوزخ . پس ، پیش از فرود آمدنت ، برای خود پیشروی فرست و منزلی مهیا کن . زیرا پس از مرگ ، خشنود ساختن خداوند را وسیلتی نیست و راه بازگشت به دنیا بسته است . و بدان ، که خداوندی که خزاین آسمانها و زمین به دست اوست ، تو را رخصت دعا داده و خود اجابت آن را بر عهده گرفته است و از تو خواسته که از او بخواهی تا عطایت کند و از او آمرزش طلبی تا پیامرزدت و میان تو و خود ، هیچکس را حجاب قرار ندهد و تو را به کسی وانگذاشت که در نزد او شفاعت کند و اگر مرتکب گناهی شدی از توبه‌ات باز نداشت و در کیفیت شتاب نکرد . و چون بازگشتی سرزنشت نمود و در آن زمان ، که در خور رسوایی بودی ، رسوایت نساخت و در قبول توبه بر تو سخت نگرفت و به سبب گناهی که از تو سرزده به تنگنایت نیفکند و از رحمت خود نومیدت نساخت . بلکه روی گردانیدن تو را از گناه ، حسنه شمرد . و گناه تو را بک بار کيفر دهد و کار نیکت را ده بار جزا دهد . و باپ توبه را به رویت بگشود . چون ندایش دهی ، آوازت را می‌شنود و اگر برزخ سخن گوئی ، آن را می‌داند . پس حاجت به نزد او ببر و راز دل در نزد او بگشای و غم خود به نزد او شکوه نما و از او چاره غمهایت را بخواه و در کارهایت از او یاری بجوی و از خزاین رحمت او چیزی بطلب که جز او را توان عطای آن نباشد ، چون افزونی در عمر و سلامت در جسم و گشایش در روزی . خداوند کلیدهای خزاین خود را در دستانت نهاده است ، زیرا تو را رخصت داده که از او بخواهی و هر زمان که بخواهی درهای نعمتش را به دعا بگشایی و ریزش باران رحمتش را طلب کنی . اگر تو را دیر اجابت فرمود ، نومید مشو . زیرا عطای او بسته به قدر نیت باشد . چه بسا در اجابت تأخیر روا دارد تا پاداش سؤال کننده بزرگتر و عطای آرزومند ، افزونتر گردد . چه بسا چیزی را خواسته‌ای و تو را ندادند ، ولی بهتر از آن را در این جهان یا در آن جهان به تو دهند . یا صلاح تو در آن بوده که آن را از تو دریغ دارند . چه بسا چیزی از خداوند طلبی که اگر ارزانیت دارد تباهی دین تو را سبب شود . پس همواره از خداوند چیزی بخواه که نیکی آن برایت برحای ماند و رنج و مشقت آن از تو دور باشد . نه مال برای تو باقی ماند و نه ، تو برای مال باقی مانی . و بدان ، که تو را برای آخرت آفریده‌اند ، نه برای دنیا . برای فنا آفریده‌اند ، نه برای بقا و برای مرگ آفریده‌اند ، نه برای زندگی . در سرایی هستی ناپایدار که باید از آن رخت بریندی . تنها روزی چند در آن خواهی زیست . راه تو راه آخرت است و تو شکار مرگ هستی . مرگی که نه تو را از آن گریز است و نه گزیر . در پی هر که باشد از دستش نهد و خواه و ناخواه او را خواهد یافت . از آن ترس ، که گرفتارت سازد و تو سرگرم گناه بوده باشی ، به این امید که زان سپس ، توبه خواهی کرد . ولی مرگ میان تو و توبه‌ات حایل شود و تو خود را تباہ ساخته باشی . ای فرزند ، فراوان مرگ را یاد کن و هجوم ناگهانی آن را به خاطر داشته باش و در اندیشه پیشامدهای پس از مرگ باش . تا چون مرگ به سراغت آید ، مهیای آن شده ، کمر خود را بسته باشی ، به گونه‌ای که فرا رسیدنش بناگهان مغلوبت نسازد . زنهار ، که فریب نخوری از دلبستگی دنیا داران به دنیا و کشاکش آنها بر سر دنیا . زیرا خداوند تو را از آن خبر داده است و دنیا خود ، خویشتن را برای تو توصیف کرده است و از بدیهای خود پرده برگرفته است . دنیا طلبان چون سگانی هستند که بانگ می‌کنند و چون درندگانی هستند که بر سر طعمه از روی خشم زوزه می‌کشند و آنکه نیرومندتر است ، آن را که ناتوان‌تر است ، می‌خورد و آنکه بزرگتر است ، آن را که خردتر است ، مغلوب می‌سازد ، ستورانی هستند برخی پای بسته و برخی رها شده که عقل خود را از دست داده‌اند و رهسپار بیراهه‌اند . آنان را در بیابانی درشتناک و صعب رها کرده‌اند تا گیاه آفت و زیان بچرند . شبانی ندارند که نگهداریشان کند و نه چراننده‌ای که بچرانندشان . دنیا به کوره راهشان می‌راند و دیدگانشان را از فروغ چراغ هدایت محروم داشته . سرگردان در بیراهه‌اند ولی غرق در نعمت . دنیا را پروردگار خویش گرفته‌اند . دنیا آنها را به بازی گرفته و آنها نیز سرگرم بازی با دنیا شده‌اند و آن سوی این جهان را به فراموشی سپرده‌اند . اندکی بپای تا پرده تاریکی به کناری رود . گویی کجاوه‌ها رسیده‌اند و آنکه می‌شتابند به کاروان گذشتگان می‌رسد . بدان ، ای فرزند ، کسی که مرکبش شب و روز باشد ، او را می‌برند ، هر چند به ظاهر ایستاده باشد و مسافت را طی می‌کند ، هر چند ، در امن و راحت غنوده باشد . و به یقین بدان که به آرزویت نخواهی رسید و از مرگ خویش رستن نتوانی . تو به همان راهی می‌روی که پیشینیان تو می‌رفتند . پس در طلب دنیا ، لختی مدارا کن و سهل گیر و در طلب معاش نیکو تلاش کن ، زیرا چه بسا طلب که به نابودی سرمایه کشد . زیرا چنان نیست که هر کس به طلب خیزد ، روزیش دهند و چنان نیست که هر کس در طلب نشتابد ، محروم ماند . نفس خود را گرمی دار از آلودگی به فرومایگی ، هر چند تو را به آرزویت برساند . زیرا آنچه از وجود خویش مایه می‌گذاری دیگر به دستت نخواهد آمد . بنده دیگری مباش ، خداوندت آزاد آفریده است . خیری که جز به شر حاصل نشود ، در آن چه فایده و آسایشی که جز به مشقت به دست نیاید ، چگونه آسایشی است ؟ پرهیز از اینکه مرکبهای آزمندی تو را به آبخور هلاکت برند . اگر توانی صاحب نعمتی را میان خود و خدای خود قرار ندهی ، چنان کن . زیرا تو بهره خویش خواهی یافت و سهم خود بر خواهی گرفت . آن اندک که از سوی خدای سبحان به تو رسد بزرگتر و گرامیتر است از بسیاری که از آفریدگانش رسد ، هر چند ، هر چه هست ، از اوست . جبران آنچه به سبب خاموش ماندنت به دست نیاورده‌ای ، آسانتر

است از به دست آوردن آنچه به گفتن از دست داده‌ای . نگهداری آنچه در طرف است ، بسته به محکمی بند آن است . نگهداری آنچه در دست داری ، برای من دوست داشتنی‌تر است از طلب آنچه در دست دیگری است . تلخی نومییدی بهتر است از دست طلب پیش مردمان دراز کردن . پیشه‌وری با پارسایی به از توانگری آلوده به گناه . آدمی بهتر از هر کس دیگر نگهبان راز خویش است . بسا کسان که بکوشند و ندانند به سوی چه زبانی پیش می‌تازند . پرگو همواره پاهوسراست . آنکه می‌اندیشد ، چشم بصیرتش بینا شود . با نیکان بیامیز تا از آنان شمرده شوی . از بدان بپرهیز تا در شمار آنان نیایی . بدترین خوردنیها چیزی است ، که حرام باشد . ستم بر ناتوان نکوئیده‌ترین ستم است . جایی که مدارا ، درشتی به حساب آید ، درشتی ، مدارا شمرده شود . بسا که دارو سبب مرگ شود و بسا دردا که خود دارو بود . بسا کسا که در او امید نصیحتی نرود و نصیحتی نیکو کند و کسی که از او نصیحت خواهند و خیانت کند . زنهار از تکیه کردن به دیدار آرزوها ، که آرزو سرمایه کم خردان است . عقل ، به یاد سپردن تجربه‌هاست . بهترین تجربه تو تجربه‌ای است که تو را اندرزی باشد . فرصت را غنیمت بشمار ، پیش از آنکه غصه‌ای گلوگیر شود . چنان نیست که هر که به طلب برخیزد به مقصود تواند رسید و چنان نیست که هر چه از دست شود ، دوباره ، بازگردد . از تهکاری است ، از دست نهادن زاد راه و تباه کردن آخرت . هر کاری را عاقبتی است . آنچه تو را مقدر شده خواهد آمد . بازرگان دستخوش خطر است . بسا اندک که از بسیار بارورتر بود . در دوست فرومایه و یار بخیل فایده‌ی نیست . سخت مکوش با زمانه چندانکه ، مرکب آن رام و مطیع توست و تا سود بیشتر حاصل کنی ، خطر را به جان مخر . زنهار از اینکه مرکب ستیزه‌جویی تو را از جای برکنند . اگر دوستت پیوند از تو گسست ، پیوستن او را بر خود هموار سازد و چون از تو رخ برتافت تو به لطف پیوند روی آور و چون بخل ورزید ، تو دست بخشش بگشای و چون دوری گزید ، تو نزدیک شو و چون درشتی نمود ، تو نرمی پیش آر و چون مرتکب خطایی شد ، عذرش را بپذیر ، آسان ، که گویی تو بنده او هستی و او ولی نعمت تو . ولی مباد که اینها نه به جای خود کنی یا با ناهلان نیکی کنی . دشمن دوست را دوست خود مشمار که سبب دشمنی تو با دوست گردد . وقتی که برادرت را اندرز می‌دهی چه نیک و چه ناهنجار ، سخن از سر اخلاص گوی و خشم خود اندک اندک فرو خور که من به شیرینی آن شربتی نوشیده‌ام و پایانی گوارتر از آن ندیده‌ام . با آنکه ، با تو درشتی کند ، نرمی نمای تا او نیز با تو نرمی کند . با دشمن خود احسان کن که آن شیرینترین دو پیروزی است ، انتقام و گذشت . اگر از دوست خود گسستن خواهی ، جایی برای آشتی بگذار که اگر روزی بازگشتن خواهد ، تواند . اگر کسی درباره تو گمان نیک برد ، تو نیز با کارهای نیک خود گمانش را به حقیقت پیوند . به اعتمادی که میان شماست ، حق دوستت را ضایع مکن ، زیرا کسی که حق او را ضایع کنی ، دیگر دوست تو نخواهد بود . با کسانت چنان کن که بی‌بهره‌ترین مردم از تو نباشند . با کسی که از تو دوری می‌جوید ، دوستی مکن . و نباید دوست تو در گسستن پیوند دوستی ، دلیلی استوارتر از تو در پیوند دوستی داشته باشد . و نباید انگیزه‌اش در بدی کردن به تو از نیکی کردن به تو بیشتر باشد . ستم آنکه بر تو ستم روا می‌دارد در چشمت بزرگ نیاید ، زیرا در زیان تو و سود خود می‌کوشد . پاداش کسی که تو را شادمان می‌سازد ، بدی‌کردن به او نیست . و بدان ، ای فرزند ، که روزی بر دو گونه است : یکی آنکه تو آن را بطلبی و یکی آنکه او در طلب تو باشد و اگر تو نزد او نروی او نزد تو آید . چه زشت است فروتنی هنگام نیازمندی و درشتی به هنگام بی‌نیازی . از دنیایت همان اندازه بهره توست که در آبادانی خانه آخرتت صرف می‌کنی . اگر آنچه از دست می‌دهی ، سبب زاری کردن توست پس به هر چه به دستت نیامده ، نیز ، زاری کن . دلالت جوی از آنچه بوده بر آنچه نبوده ، زیرا کارها به یکدیگر همانندند . از آن کسان میباش که اندرز سودشان نکند ، مگر آنگاه که در آزارشان مبالغت رود ، زیرا عاقلان به ادب بهره گیرند و به راه آیند و ستوران به زدن . هر غم و اندوه را که بر تو روی آرد ، به افسون شکیبایی و یقین نیکو ، از خود دور ساز . هر که عدالت را رها کرد به جور و ستم گرایید . دوست به منزله خویشاوند است . و دوست حقیقی کسی است که در غیبت هم در دوستیش صادق باشد . هوا و هوس شریک رنج و الم است . چه بسا بیگانه‌ای که خویشاوندتر از خویشاوند است ، و چه بسا خویشاوندی که از بیگانه ، بیگانه‌تر است . غریب کسی است که او را دوستی نباشد . هر که از حق تجاوز کند به تنگنا افتد . هر کس به مقدار خویش بسنده کند قدر و منزلتش برایش باقی بماند . استوارترین رشته پیوند ، رشته پیوند میان تو و خداست . هر که در اندیشه تو نیست ، دشمن توست . گاه نومی‌ماندن به منزله یافتن است هنگامی که طمع سبب هلاکت باشد . نه هر خللی را به آشکارا توان دید و نه هر فرصتی به دست آید . چه بسا بینا در راه ، به خطا رود و نابینا به مقصد رسد . انجام دادن کارهای بد را به تأخیر انداز ، زیرا هر زمان که خواهی توانی بشتابی و به آن دست یابی . بریدن از نادان ، همانند پیوستن به داناست . هر که از روزگار ایمن نشیند ، هم روزگار به او خیانت کند . هر که زمانه را ارج نهد ، زمانه خوارش دارد . نه چنان است که هر که تیری افکند به هدف رسد . چون رأی سلطان دگرگون شود ، روزگار دگرگون گردد . پیش از قدم نهادن در راه بپرس که همراهت کیست و پیش از گرفتن خانه بنگر که همسایه‌ات کیست . زنهار از گفتن سخن خنده آور ، هر چند ، آن را از دیگری حکایت کنی . از رأی زدن با زنان بپرهیز ، زیرا ایشان را رأیی سست و عزمی ناتوان است . زنان را روی پوشیده‌دار تا چشمشان به مردان نیفتد ، زیرا حجاب ، زنان را بیش از هر چیز از گزند نگه دارد . خارج شدنشان از خانه بدتر نیست از اینکه کسی را که به او اطمینان نداری به خانه در آوری . اگر توانی کاری کنی که جز تو را نشناسد چنان کن و کاری را که برون از توان اوست ، به او مسپار ، زیرا زن چون گل ظریف است ، نه پهلوان خشن . گرمی داشتنش را از حد مگذران و او را به طمع مینداز ، چندان که دیگری را شفاعت کند . زنهار از رشک بردن و غیرت نمودن نابجا ، زیرا سبب می‌شود که زن درستکار به نادرستی افتد و زنی را که به عفت آراسته است به تردید کشاند . برای هر يك از خادمانت وظیفه‌ای معین کن که به انجام آن پردازد و هر يك ، کار تو را به عهده آن دیگر نیندازد . عشیره خود را گرمی دار ، که ایشان بالهای تو هستند که به آن می‌پری و اصل و ریشه تواند که بدان بازمی‌گرددی و دست تو هستند که به آن حمله می‌آوری . دین و دنیایت را به خدا می‌سپارم و از او بهترین سرنوشت را برای تو

